

تعظیم اذان نشینند و بوقت برخاستن عصا خطا کرد پای ایشان
بلغزید و از چند زینه پایه غلطیده بزمین آمدند چون اتفاقی حاصل
شد نظر شیخ ^(۲) جولی را در پنجاب نزد شاهزاده عالمیدان فرستادند
و از حقیقت حال اعلام بخشیدند و در پانزدهم ماه مذکور پادشاه
مغران پناه این عالم بیونا را پذیرود کردند و بدار البقا خراسینند
و این تاریخ یافتند که

* بیت *

چو گشت از رحمت حق ساکن اندر روضه رضوان
بهشت آمد مقام پاک او تاریخ از آن باشد

مولانا قاسم کاهی گفته که

* قطعه *

همایون پادشاه ملک معنی * ندارد کس چو او شاهنشاهی یاد
ز بام قصر خود افتاد ناگه * وزان عمر عزیزش رفت بر باد
پی تاریخ او کاهی رقم زد * همایون پادشاه از بام افتاد
و این نیز یافتند که

* بیت *

مشو غافل از سال فروش ببین * همایون کجارت و اقبال او
و این تاریخ نیز یافتند که

ای آه پادشاه من از بام افتاد
* نظم *

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
و آن نایل مکرمت که شنیدی خراب شد
گردون هر محکم یحیی بباد داد

محذت رقیب منجر مالک رقاب شد

ما تم سرای گشت سپهر چهارمین

روح القدس بتعزیت آفتاب شد

هن شریفش پنجاه و یک سال ومدت سلطنت بیدست و پلج مال
و کهری بود پادشاهی بود ملکی ملک و بجمیع کمالات و فضایل
صوری و معنوی آراسته و در علوم نجوم و هیأت و سایر علوم غریبه
بی نظیر و مربی اهل فضل و کمال و مرجع اهل تقوی و صلاح
و بشعر و شعرا مایل و خود شعر نیکو گفتی و یک دم بی وضو
نبودی و نام خدا و رسول را صلی الله علیه وسلم هرگز بی طهارت
بزیان نبردی و اگر بحسب ضرورت نامی * قطعه *

اعتقادی درست دار چنانک * اعتمادت بدان نگردن سست
بنده را بی شک از عذاب خدای * نرهاون جز اعتقاد درست
هرگاه اسمی که مرکب از عبد و اسمی هستی چون عبد الله و غیر
آن باشد بایستی گرفت در آن حالت تنها بعد اکتفا کردی مثلا
عبد الحی را عبدل نقط می گفتی و هم چنین در کذابت رقعات
بجای لفظ هو وقت ضرورت دو الف می نوشت باینصورت - ۱ -
که رقم عدد لفظ هو است (†) و در جمیع ابواب رعایت آداب چنان
نمودی که گویا آورنده اوست - و شبها همیشه در صحبت گذرانیدی
و تخلف نکردی و حاصل تمام هندوستان بخرجش وفا نمودی
و وکلا از ترس بخشش نام زر هرگز در نظرش نیارزدیدی و چون

پدر عقیدت بجمع خزینه نبودی و ذکر فحش و دشنام بر زبان
 مبارکش نگذاشتی و اگر بر کسی در نهایت خشمگین بودی همین
 قدر می گفتی که هی سغده و دیگر نه در خانه و مسجد بصورت هم
 هرگز پای چپ پیش نهاده‌ای و اگر کسی در مجلس او پای
 چپ نهاده‌ای می فرمود که چپ دست است او را باز گردانیده
 بیارید و از غایت حیالب بخنده نکشادی و بجانب نص تیز
 فنگریستی میگویند که شیخ حمید مفسر مذنبی در زمان تسخیر
 هندوستان در نوبت ثانی باستقبال در کابل رفت و از بس که
 پادشاه را باو اعتقاد بود روزی بجنبه آمد و گفت پادشاه تمام
 لشکر شما را راقصی دیدم پرسیدند شیخ چرا همچنان می گویند و
 چه قصه است گفت در هر جا نام لشکریان شما درین مرتبه همه
 یار علی و کفش علی و حیدر علی یا تم و هیچکس را ندیدم که
 بنام یاران دیگر بوده باشد پادشاه بر آشفتند و قلم تصویر^(۲) از غضب
 بر زمین زده گفتند نام پدر کلان من خود عمر شیخ و دیگر نمیدانم
 و برخاسته بحرم رفتند و باز آمده بملایمت و رفیق تمام شیخ را
 بر حسن عقیدت اطلاع دادند

• قطعه •
 اعتقادی درست دار چنانک • اعتمادت بران نباشد بصمت
 بنده را بیشک از عذاب خدای • نرهاند جز اعتقاد درست
 و از برای تعداد اخلاق خوش آن پادشاه مغفور و مبرور طاب ثراه
 دفتری علیحده باید و شعرای بسیار نادره روزگار از دامن او برخاسته

اند ازان جمله در بدخشان مولانا جنوبی بدخشی معنائی است که
 قصیده مصنوعه می و هشت بیته بنام آن پادشاه غفران پناه در
 زمان میرزائی گفته و بعضی صنایعی که از دام قصیده میرمید
 ذوالفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر گفته و قصیده سلمان
 هاروجی که بنام خواجه غیاث وزیر پرداخته بدرجسته بود او در
 قید آورده مثل معما و اظهار مضمون و تاریخ و غیر آن و الحق
 آن مصنوعه کارنامه است معجز در عالم سخن و این مطلع و بیت
 ازان است

• نظم •

شهنشاها رخ تو لاله و نسرین لب توجان
 همی بینم لب تو غنچه رنگین شده خندان
 نمی گویم خط تو مبنزه و ریحان خد تو گل
 شود ظاهر قد تو فتنه دوران^(۲) دم جولان

و از مجموع مصاریع قصیده بطریق توشیح این مطلع می خیزد که

• مطلع •

شهنشاه دین پادشاه زمان • ز بخت همایون شده کامران
 و اگر حشو دو بیت سابق را بسرخمی نویسند این مطلع می شود
 که بسه بحر توان خواند

• مطلع •

رخ تو لاله و نسرین خط تو مبنزه و ریحان
 لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه دوران

و اگر بعکس خوانند هم مطلعی بسه بحر میشود و تغیر قافیه

و ردیف باین طریق که

• بیت •

خط تو سبزه و ریحان رخ تو لاله و نسربین

قد تو فتنه دوران لب تو غنچه رنگین

و از ما بقی میباهی مطلعی بصر خود می ماند و کارهای دیگر نیز
فزون مطلع کرده که از حواشی آن معلوم می شود و از ضمن چار
بیت قصیده که بعضی کلماتش بسرخي نویسد این قطعه مشتمل
بر فتح بدخشان برمی آید باز آن قطعه مضموم هم می شود که از
ابیات مستخرجه آیند قصیده رباعی اظهار مضموم حاصل می شود (+)

• قطعه •

توئی شاه شاهان دوران که شد • همیشه ترا کار فتح و ظفر

گرفتی بدخشان و تاریخ شد • محمد همایون شه بحر و بر

• رباعی •

تا خاک دوش گشت تن زار گدا • دل از غم و غصه خود افتاد جدا

جان من زار از غم یار برفت • غم شد ز حد این دم دهد آن شاه ندا

• گوشواره •

گوید ^(۲) خبر فتح ^(۳) شه دین ^(۴) ما

و این قصیده مع سایر قصاید که در مدت ایام شباب در بیاض

علیه نوشته شده و اگر عمر روزی چند از عمر (†) متقاضی اجل

مهلت یافت آن فراید فوائد را بتقریبات در ملک دفتر ثانی

(+) همین عبارت است در هر سه نسخه (۴ ن) کجند فتح

(۳ ن) شه دین نامه (†) همین است در نسخها

فجات الرشید که دل متعلق با تمام آنست خواهد کشید انشاء الله
المیسر الامور *

دیگری وفائی تخلص که بشیخ زین الدین حافی مشهور
است که در هندوستان صدر معتقل بابر پادشاه بود او صاحب
مسجدیست در اگرة و مدرسه که آنطرف آب جون واقع شده و
صاحب کمالات صوری و معنوی است و در معمار تاریخ و در بدیهه
یافتن و شعرو مایر جزئیات نظم و نثر و انشا بی قرینة زمان خود
بود میگویند که در مجلس اول که بابر پادشاه را ملتزم نموده
پرسیده اند که من شما چند باشد بداهة گفته که قبل ازین به پنج سال
چل ساله بودم و حالا چهل ساله ام و بعد از دو سال دیگر چهل
تمام می شود - مخفی نماند که از جامع این منتخب نیز پرسیده
بودند گفته که پیش ازین بیک سال پنجه ساله بودم و حالا پنجاه
ساله ام و بعد ازین بده سال پنجه ساله میشوم مشهور است که شیخ
زین روزی بزیارت مرقد منور سلطان المشایخ نظام اولیا قدس الله
مره رفته و آن حکایت شیخ که الهدایا مشترک و تنها خوشترک -
شدیده معاً این قطعه گفته که

• قطعه •

شیخنا بادا ترا از حق هدایا بردوام
آن کدام من که گویم الهدا یا مشترک
گوئی تنها خوشترک زانسانکه گفتی پیش ازین
مشترک ما از نمی گوئی که تنها خوشترک
• نظم •

قم گریبان گیر شد مرد در گریبان چون کشم

شوق دامن گیر آمد پا بدامن چون کشم
ای گریبانم ز شوقم پاره دامن چاک چاک
بیتوپا در دامن و بر در گریبان چون کشم

لوتار یحیی نوشته مشتمل بر احوال فتح هندوستان و شرح غرایب آن
و داد سخنوری در آن داده و فائش در حدود چنهار در سنه اربعین
و تسعمایه (۹۴۰) بوده در مدرسه که خود ساخته مدفون است *

دیگری مولانا نادری همرقندیست که از نوادر روزگار و فاضل
و جامع کامل بود او را بنظام نام بدیع الجمالی تعلق خاطری پیدا
شده و این اظهار مضمهر مشهور بجهت او گفته که * نظم *

من دل شکسته گویم صفت نظام نامی
که نداشت بیوصالش دل ناتوان نظامی
* رباعی *

رنجورم و در دل از تو دارم صد غم
بی نعل لبمت حریف دردم همه دم
زین عمر ملولم من مسکین غریبنا
خواهم شود آرام گهم کوی عدم
* گوشواره *

صفت منبل شاهد گویم

و از جمله نتایج طبع نقاد او این اشعار است * غزل *

و چه خرام است قد یار را * بنده شوم آن قد و رفتار را
یار سوی ما به ترحم ندید * داشت مکر جانب اغیار را
سوی خرابات گذر نادری * در سر می کن سرو دستار را

• وای •

هر کویست که عمری بودم آنجا • بعمری خود کجا آمدم آنجا
بقصد سجده هر جا سر نهادم • تو بودی کعبه مقصودم آنجا
جهانی محرم و من مانده محروم • همه مقبول و من مردودم آنجا
چه برمی ناکری چونی دران کوی • گهی ناخوش گهی خوش بودم آنجا
و این قصیده بنام پادشاه غفران پناه گفته • قصیده •

- المنة لله که بجمعیت خاطر
- با عیش نشستند حریفان معاصر
- گلزار تماشا که خلق است که آنجا
- در حضرت گل بلبل غایب شده حافز
- مرغان ز خزان بود مگر شاهد بستان
- کز خرقة صد پارچه گل دوخته مائر
- یکجاست گل و یاممن و سنبل و ربیعان
- سلطان بهار آمده باخیل و عساکر
- مرغان صفت شاه فلک مرتبه خوانان
- برشاخ درختان چو خطیبان منابر
- خاقان معظم شه جم قدر همایون
- کش همت قومی دامت و دل از قدرت قادر
- از دانش او دانش اصحاب بصیرت
- وز بینش او بینش ارباب بصائر
- منهی چو حرام است در احکام شریعت
- اقبال نماید بمراعات اراهر

(۴۶۴)

جمع آمده بهر ظفر لشکر اعلام
آحاد سپاهش ز دلیران عساکر
زیر علم فتح بمیدان سعادت
پادش کرم لم یزلی حافظ و ناصر
ای با کف جود تو توام همه اشیا
قایم بدم تیغ تو امراض و جواهر
در روز ازل بود خداوند جهان را
مقصود وجود تو ازین چنبر دایر
جبریل اگر بار دگر وحی بیارد
در شان تو ظاعر شود آیات ظواهر
هر ننگه حکمت که لب لعل تو فرمود
مشهور جهان شد چو حدیث متواتر
مبذی است که شرح کذب فن ریاضی است
تصنیف متین تو ز ایجاز دایر^(۴)
کس دانش بمیار ترا چون گفت انکار
انکار بدیهی نکند غیر مکابر
احصای کمالات تو کردن نتوانم
گذرد همه فنا شده کامل و ماهر
با عقل حکیمانه و اقبال تو دارد
نفس ملکی نسبت اجناس مشاهر

(۲ ن) ایجاب

• جود تو بنوعیست که در سعادت بخشش •

• نا خواسته دانی همه حاجات ضایر •

این معما باهم کبار ازوست • بیت •

مصحف است آنرو (+) و آن خط آیت جورو جفامت

عارض آن دلستان بی بهره از خال وفاست

وفات مولانای مذکور در سنه نهصد و شصت و شش (۹۶۶) بود

و میرامانی کابلی تاریخ او گفته که • قطعه •

وا حسرتا که نادری نکه دان برنت

آن نادری که دان سخن داد در جهان

جستم برهم تعمیه تاریخ فوت او

گفتا خرد که رفت یکی از سخن دران

دیگر شیخ ابوالواجد فارغی است که بغایت درویش مشرب

بود بشیرین زبانی مشهور از اشعار اوست • بیت •

از بس که آن جفا جو آزار میدنماید • اندک ترحم او بسیار میدنماید

و در واسوختگی گفته که • نظم •

بحمد الله که وارستم ز عشق مهت بد خوئی

که می افتاد چون چشم خود از مستی بهر کوئی

چو مانع از برای جوعه لب برابر هر کس

صراهی وار بهر مانعری مائل بهر سوئی

(+) در هر سه نسخه بدوانی - ابرو - (۲ ن) ابوالواجد •

در نفائس المناظر ابوالواجد شیرازی - نوشته •

• وله •

عمری که دل بوصول توام بهره مند بود
ندمود آن قدر که توان گفت چند بود
القصة در فراق بحر شد شمار عمر
هرمایه وصال که داند که چند بود
اغیار دوش پیش تو بودند و فارغی
از درها بر آتش حرمان نچند بود

• وله •

رشته جمعیت ای یاران همدم مگساید
در پریشانی پریشانیست از هم مگساید

• وله •

چو قیر خود کشتی از حینه ام بگذار پیکان را
مرا دل ده که تا مردانه در راهت دهم جان را

وفاتش در سنه اربعین و تصعمایه (۹۴۰) بود و در خانقاه پیش
شیخ زین در آگره مدفون گشت و از غایت اتفاق و همجهتی
هر دو در یک حال از عالم گذشتند میگویند که زمانی که این هر دو
بزرگوار متوجه هند بودند از قلاشوی مفرط غیر از کهنه پوستینی با خود
نداشتند شیخ زین با شیخ ابو الواحد گفت که در بازار کابل بشرطی
می برم این را که شما آمده خوش طبعی را کار نفرمائید قبول کرد
و مشتری در بها مبالغه کرده پنج شهرخی میداد و شیخ زین زیاده
میطلبیده آخر شیخ ابو الواحد بی غرضانه آمده دلایلی میکرد بعد از
مناقشه بسیار گفت ای بی انصاف پنج شهرخی را خود این

یتیم (؟) کیک و شپش داشته باشد و سودا بر هم خورد و شیخ زین
باعراض گفت که این چه محل ظراوت‌های خفک است که شما
دارید ما محتاج بهای نان شده ایم و اداهای شما این است و
شیخ ابوالواجد بخنده می‌گذرانید *

و دیگر جاهی یتیمان^(۲) که از بخارا ست و بدین نسبت اشتهار
یافته در کابل وقت توجه شاه غفران پناه بجانب هند ملازمت
نموده مشمول عواطف پادشاهی گشته بدرجه اعتبار رسیده و زمانی
که شاه محمد خان شاپور^(۳) را بجهت عزاولی در کابل گذاشتند او
ملا را نیز چون سایر افراد انسانی تصور نموده ایدایی بسیار کرده
و ملا ترکیب بندی رنگین در هجو شاپور گفته و چون دختر شاه
محمد شاپور را پادشاه در خدمت خود داشتند تنها او را مستثنی
داشته باقی مذکر و مؤنث قبیلۀ او را بیک قلم خط رسوائی بر در
اسامی ایشان کشیده پادشاه نیز ازان خر که سرمایه زبان بود غباری
فردل داشتند آن هجو را در سردیوان بحضور او از ملا استماع نموده
و انبساط و شگفتگی تمام نموده صلۀ معتبر از دهانیده اند و چون
آن هجو رفته رفته بفحش انجامیده بنابران بر یک بندش در اینجا
اقتصار می‌افتد و آن اینست که * * * تصدیقه *

* شاعر شاه همایونم و خاک درگه *

(۲ ن) یتیمیان - در نفائس المآثر نوشته که - جاهی یتیمیان
از بخارا ست پدرش یتیمیان اینجا بوده بدان سبب بدین نسبت
اشتهار یافته است - (۳ ن) سالو

- میزند کوبه شاعریم طعنه بیه
- خسرو شعرم و ابیات خوشم خیل و چیده
- دیدم از قحبه زنی ظلم نه جرم و نه گنه
- پارا کفک اگر از هذیان گشته سیده
- سویی هجوش اگر اندیشه شود روی بیره^(۲)
- غرض آنست که این خرصفتان ابله
- عزت و حرمت این طایفه دازند نگه
- و ای آنکس که بخیل شعرا بستیزد
- هرکه با ما بستیزد بیلا بستیزد

• درین مصراع پادشاه دخل کردند که چرا هم چندین نمیکوشی • ع

هر که با ما بستیزد بخدا بستیزد

• و هم از وصت این اشعار • مطلع •

- تا بوده ایم عاشق و بد نام بوده ایم
- اما ز عاشقان باندام بوده ایم
- • راه •

- خوب رویان همه بی مهر و وفائید شما
- با اسیران ز پی جور و جفائید شما
- وعده کردید وفا طور دروغی گفتید
- راست گوئید که این طور چرائید شما
- ما درین شهر نه از بهر شما رموائیم

• همه جا باعث رموائی مائید شما •
• چند پرمید که مقصود تو در عالم چیست •
• رامت گویم که شمائید شمائید شما •
• جاهی از دست شما جان نتواند برود •
• که بلائی ز بلاهای خدائید شما •
• • • • •

• دوش ماه عید شد بر شکل مصقل آشکار •
• کز بخار روزه بود آئینه دل را غبار •
• یا سه نوبت یا بنمود از ضعف بدن •
• استخوان پهلوی لب تشنگان روزه دار •
• یا تراشیدند بهر ناله لیلی ^(۴) حطب •
• یا تن خم گشته همچون شد از غم زرد و زار •
• خویش را در ملک خدام تو میخواست فلک •
• زان کمان حلقه آورده است بهر زه گذار ^(۳) •
• بلکه پیکت بسته زنگ و یکه پر بر مرزده •
• میروند از روم تا آرد خبر از زنگ بار •
• مخفی نماند که این بیت • خویش را در ملک خدام تو میخواست
• فلک • ازین بیت نظام امترابادی گرفته ازان قصیده که • نظم •
• شب نجوم از مجمع مردم نشان آورده اند
• وز سه نو تازه حرفی در میان آورده اند

بر مرقر سلطنت بنشسته شاه زنگبار
از برای پیشکش انجم کمان آورده اند

• رباعی •

خط گود رخت باءت حیدرانی ماست
زلفت موجب بی سرو مامانی ماست
آن کاکل مشکین پی^(۲) ویرانی ماست
اینها همه امباب پریشانی ماست

• وله •

بیا که بهر قبلی بازی تو ساخت فلک
ز آفتاب کدوی زر از هلال کجک

و بگرام خان درین قافیه بتغیر بحر قصیده مشهور دارد و مطلعش
اینست که

عقد کجک (+) ربود خدنگ تو از کجک
کرد از هلال صورت پروین شهاب حک

و ساخت این هر دو مطلع مطلع قصیده نذاری تونی مشهور است
وفات ملا جاهی در سنه ۱۰۰۳ هجری و خمسین و تسعمایه (۹۵۴) بسبب
زهری که غلامی در کاسه اش کرده بود واقع شد *

دیگری حیدر تو ندائی است مردی اهل و در وادی نغمه
بی بدل بود سلیقه بشعر و موسیقی منامی داشت اکثر اوقاتش
در هند بسر شده هجو ملک المنجمین عصر محمد همایون پادشاه را

(۲ ن) وله (۲) (+) در هر سه نسخه بدائونی بکاف کلمی

که در مقام پنجگانه بعثت اعجوبه روزگار است و نادره ادوار این
مطلع اورا که در تعزیت حضرت امام شهید مقبول مقتول فائده
کبد الرسول و البتول علیه السلام نقش بعثت در ایام عاشورا
در معارک میخوانند

• مرثیه •

ماه محرم آمد و شد گریه فرض عین
گرندیم خون بیاد لب تشنه حسین

• رباعی •

آنی که ز رشک مهر و ماهت گویند
مهرریان را خیل و سپاهت گویند
تولایق آنی که بدین حسن و جمال
شاهان زمانه پادشاهت گویند

• وله •

دلا چون غمش مهربانی نداری
بجز دردش آرام جانی نداری

• وله •

هر لحظه نازنین مرا ناز دیگر است
نازش بجان کشم چکنم ناز پرور است
با غنچه نسبت دهن یار چون کنم
تنگ است غنچه لیک سخن جای دیگر است

پس این حیدر تونی بغایت جبان و بیدل بود چنانچه در شهر حنه

(۲ ن) رضی الله عنه - و بصیغه تنذیه یا جمع در هیچیک نیست

بمهد و هشتاد و پنج (۹۸۵) بملازمت پادشاه آمده بود روزی که فیض
 نخستن خویش در کشتی و هول آن تقریر میکرد و اثر رعب
 در آن وقت از ادعاش ظاهر بود فقیر پرسیدم که شاید از رفتن هیچ
 پشیمان شده باشی و آن بیت را بتقریب خواندم که بقدسی شاعر
 هریزان گفته بودند که

• بیت •

از رنج ره بادیه و خار مغیان

از آمدن کعبه پشیمان شده باشی

ار در حال جواب داد که آری پادشاه فرمودند از رفتن کعبه چون
 پشیمان شود اما از نهستن کشتی پشیمان شده باشد در همین
 حین متهدین خان مقلد شیرین کار بر حسب اشارت عالی خود را
 بصورت دیوانه ملت گزیده ساختند بانگ مگ کرده ابن حیدر را
 پیش کشید و دستارش بجائی و کفش بجائی انداده هر دو میدوید
 تا بغلطید و باعث خنده بینهایت شد و بعد از اطلاع بر حقیقت
 حال انفعال بسیار کشید و پادشاه تسلی میدادند عاقبت
 فتوانست بپند بود *

و دیگر شاه طاهر خوانندی دکنی امت برادر خورد شاه
 جمفر و علمای سلف عراق قدح در نسبت خوانندیه کرده اند و
 محضری درین باب درست نموده مخالف و موافق بر آن خط
 نهاد چنانکه در کتاب کامل التواریخ ابن اثیری جزیری و
 لب التاریخ قاضی یحیی قزوینی و غیر آن مذکور است او خود را
 از خویشان شاه ظهاسب میگرفت آخر بنابر نسبت مذکور که بان
 مطهرن بود و میر جمال الدین صدر استرا بادی او را ایذا های

بلیغ میرمانند آواره شده بدکن که مدفنی^(۲) خانه مقرر بصد
 رخت و با نظام شاه والی آنجا صحبت او موافق افتاد و او را آنجا
 ترقیات صوری روی نمود و مشیر و مشارالیه شده بمرتبه جملة الملکی
 رسید و شیوع تشیع بلکه صدور آن مذهب دران دیار از شد و نظام
 شاه بحری را که بیماری مزمن لاعلاج داشت بطفیل فحون خوانی
 شاه جعفر صحتی روی داد و آن معنی را که در نفس الامر تدریج
 و استدراج بود حمل بر کرامات شاه جعفر نموده باغواهی او از
 مذهب سنت و جماعت که بطریق مهدویه داشت برآمده
 مترف غالی شد و چه ایذهای جلفانه و تبرائیدانه که این هر دو
 مشنوم بعلماهی و مشایخ آن سرز و بوم نکردند تا آن حرکات شنیع
 باعث اخراج اهل اسلام گشت و رخص ازان روز باز دران دیار استقرار
 و استمرار یافت و شاه ظاهر در قصاید بهاریات چون نظام استرآبادی
 است در فلکیات و از جمله قصاید او اینست که در مدح همایون
 پادشاه که تتبع انوری کرده

• قصیده •

محمل مهر چو آید بشبهستان حمل

لاله فانوس بر افروزد و نرگس مشعل

کوه از درد سر بهمن و دی رست کنون

شوید از ناصیه اش ابر بهاری صندل

و این قصیده در منقبت نیز از وصت هر چند گریز گاه بلکه در آمد
 قصیده بتمام نه مناسب حال حضرت امیر امک علیه السلام

رضی الله تعالی عنه • • قصیده •

• باز وقتست که بر طبق تقاضای فلک
 • انگند بر سر ایوان چمن گل توشک
 • ابر نیشان بر خنجر آلوده برق
 • حرف برف از ورق روی زمین مازد حلق
 • بر سر لشکر دی صبح شبلیخون آرد
 • تنگ چشمان شکوفه چو سپاه اوزبک
 • هیأت غنچه و گل بر فلک شاخ نگر
 • ظل مخروط زمین غنچه و گل مهر فلک
 • بهر آن تا نبود مجلس گل بی مطرب
 • گشته بلبل غنچه شاخ گل و غنچه غنچه
 • تر شدی حلقه خارا ز تراویدن ابر
 • کوه از سبزه بدوش ار ننگندی کندک
 • ساختی خانه معمور فلک را ویران
 • بر سر قیل محاب از نزدی برق کجک
 • باغ عد مایده عیبه و شبلم بروی
 • جا بجا بر سر آن مایده پاشیده نملک
 • تا نگیرند زر ناسره در دست ممن
 • در بغل صیقلی لاله نهان کرده محک
 • هر کمالی که نه ایمن بود از نقص زوال
 • باشد آن در نظر همت دانا اندک
 • شاهد باغ جمیل امت ولی خوش بودی

* گرنگشتی زوی این حسن و لطافت ملوک
 * آه ازان هم که باغواهی هوا لشکر دی
 * گشته باشند بقاراج گلستان شیرک
 * عنقریب امت که چوبک زن ایام خزان
 * میزند بر در دروازه گلشن چوبک
 * زاغ گیرد همه - از بلبل شوریده کلاغ
 * برگ پژمرده کند با گل صد برگ جنک
 * یاد انداخته تاج از سر بستان افروز
 * گشته با عارض گل برگ معارض پیرک
 * پی آن سخن که دی طرح نکند ست بدباغ
 * هر طرف رفته خشت ازینج و از برف آهک^(۲)
 * بهر پیران متمدیده ایام خزان
 * سازد از شیشه یخ شیشه گردی عینک
 * پیش از اندم که ز بیم کتک شعله دی
 * بگریزند رعایای ریاحین یکیک
 * عاقل آن به که کند عزم طواف چمنی
 * که پانجا نتوان برد خزان را بکتک
 * آنچه کلشن مدح شه عالی قدریست
 * کز فلک بهر طواف درش آیند ملک
 * مرتضی پادشاه صورت و معنی که ازوست

- منشأ را بطه صورت و مغنی بی شک
- آنکه از صولت سر پنجه شاهنش عقاب
- بال نصرین فلک را شکند چون اردک
- پادشاهیست که در خیل غلامان درش
- نام برجیست بود معد و عطارک زیرک
- توشمال فلک از بهر سر مغرک او
- از ثریا بکف آورده نمکدان و نمک
- شد قمر مجمرک بزم وی و جرم قمر
- درد عود بیست کزان مجمرک گردن مدارک
- از پس آینه چرخ بآئین رضا
- هرچه او گفت همان گفت قضا چون طوطک (†)
- دیگری کیست که در ملک وی آرند او را
- می شناسیم هر یغان دگر را یک یک
- او باغیار جفا پیشه ندارد نصبت
- قدر خرمهره ز فیروزه شفاعت زیرک
- عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است
- زانکه تحقیق شد این مسئله در باب مذک
- بیوه دهر چو اهل بیت تزویج نداشت
- باینا معتقه طلقها ثم ترک

(†) این چنین است در یک نسخه و در دو نسخه دیگر بعد
 ازین نوشته که - این مطلع او نیز مشهور است • دیگری کیست الخ

و این مطلع او نیز مشهور است

• مطلع •

در غم آب‌آب جهان عیش از دل نفاشاد رفت
خوبه غم کردیم چندانی که عیش از یاد رفت

• مطلع •

ما بجرم عشق بدنامیم و زاهد از ربا
هر دو بدنامیم اما ما کجا و او کجا

• وله •

بیرون میا که شهرک ایام میشود
ما کشته میشویم و تو بدنام می شوی

و این قصیده از نیک واقع شده که

• مطلع •

هر آنکس که بر کام گیتی نهد دل
بنزدیک اهل خرد نیست عاقل

وفات او در سنه اثنی و خمسين و ثعمایة (۹۵۴) در دکن بود
تابع اهل بیت تاریخ یافته شد •

دیگری خواجه ایوب ابن خواجه ابو البركات است که ابا
عن جد از بزرگ زادگان ماور النهر است پدر و پسر باوجود فضایل
مکتسبی و موروثی هر دو به بیقیدی ضرب المثلند یکی در عراق
و خراسان دوم در کابل و هند و این منتخب گنجایش تفصیل احوال
ایشان ندارد که در جاهای دیگر مذکور است و مشهور میگویند
که خواجه ابو البركات این مطلع بیت خود بر فضلی عصر
خود خوانده

• بیت •

خشک شد گشت امید و تازه شد قحط وفا

ز آتش دل یا در ابر چشم ما باران همانند
اورا به تخطئه گفتند که یا در مصرع اخیر بی معنی است و بجای آن تا
بایستی گفت خواهی در بدیهه این قطعه بعد از خواهی گفته • قطعه •
هرچه آید به پیش اهل نظر • بگمان خطاش خط نکنند
نقطها گرفتند زیر و زیر • عاقلان پیرو ^(۲) نقط نکنند
یا بخوانند و نیک فکر کنند • یا نخوانند تا غلط نکنند
قصیده در زمین سلمان ساروجی گفته که مطلعش اینست • قصیده •

توب غم دارم و درد مر هجران بر مر
آمده جانم (+) بلا و نامه جانان بر مر
تا گرفت آتش دل در تن من چون فانوس
دامنم چاک شد و چاک گریبان بر مر

و این در سه بیت از قصیده ایست که در هجای قاضی نیشاپور گفته

* بیت *

خلاف شرع پیمر نوشت ^(۳) فقه دگر
که هیچ زان نبود در کتابها • مطور
عمل حرام نوشت و شراب کرد حلال
که این عصاره تا کسبت و آن قبی زنبور
زنی که شکوه شوهر به پیش قاضی برد

(۲) عقل را پیرو - و نسخه متن مشهور است و پیرو بمعنی
پیروی آمده چون خونریز و زمین بوس و امثال آن بمعنی مصدری
(+) در نسخها - جان - (۳) و راست

که حظ نفس من از روی نمیرسد بظهور
جواب داد که گراوتوی ضعیف شد است
روا بود که در آرد بجای خود مزدور
خواجه در اشعار گاهی ایوب و گاهی فراقی تخلص می کند و این
غزل ازوست

• نظم •

ای شاخ گل که همچو هبی قد کشیده
بر گره لب خطی ز زمره کشیده
قدت بر آمده چو الف مدظله
وز ابروان فراز الف مد کشیده
بر حرف دیگران زده قرعه قبول
بر حرف عاشقان قلم رد کشیده
تشویش میکشی مکش ای نقشبند چین
ناید چو چشم و زلفش اگر صد کشیده
از دولت رسال فراقی طمع مبر
جور و جفای یار چو بیلد کشیده

پادشاه مغفرت پناه را نصیحت بخواجه بآن وضع ناهموار توجه تمام
بوده چنانچه از بس که خواهان صحبتش بوده اند او را بعقد یکی از
بیگمان نزدیک مقید ساختند شاید راه و روش اهل صلاح و مداه
پیش گیرد اما خواجه را که گرفتار خوی زشت خویش بود صحبت
بار راست نیامد

• بیت •

خوی بد در طبیعتی که نشست
نروک جز بوقت مرگ از دست

و اداهای رکبک دران نسبت ظاهر ساخت و باین هم اکتفا نگروه
 در مجلس پادشاهی روزی فعلی زشت که مستهجن الذکر امت از
 سر برزده و پادشاه از نهایت صروت و احسان جبلی درگذرانیده همین
 قدر فرمودند که هی خواجه این چه ادا بود و خواجه رخصت مکه
 معظمه مبارک طلبیده و اجباب سفر و جهاز (+) کما ینبغی ترتیب
 داده اورا وداع کردند چون در کشتی نشست از رفقا پرسید که فایده
 رفتن درانجا چیست گفتند پائی از گناهان گذشته گفت پس
 یکبارگی گناه کرده پاک شویم تا ازو باقی نماند و ازان توفیق
 محروم مانده و خلیع العذار بوده در فتنی مطلق العذار شد و
 سلطان بهادر گجراتی از صر خوش صحبتی و هم زبانی یک اشرفی
 وظیفه هر روز بجهت خرج الیوم او مقرر فرمودند روزی در بازار
 احمد آباد میگذشت و خواجه را در مسجد تربولیه دیده عنان باز
 کشیده از روی عنایت و خصوصیت پرسید که خواجه اوقات چون
 میگذرد گفت از راتبه که شما کرده اید اوقات یکا عضو من هم
 بفرغت نمی گذرد چه می پرسید سلطان بهادر باوجود این
 در شتی راتبه اورا دو چندان ساخت و هم دران ایام شاه طاهر
 دکنی با کمال حشمت و جاه بتقریب ایلچی گری از جانب نظام
 شاه دکنی بکجرات آمد و از بس که تعریف خواجه شنیده بود
 در منزل او که نه حصیر داشت و نه کوزه آب رسید و صحبت
 بسیار خوب برآمد و اشعار خود خواند و ازو شنید و روز دیگر

(+) همین است در هر سه نسخه و شاید - سفر حجاز - بوده